**مجلس سخنرانى در ماه مبارك رمضان‏**

اشاره:

مقاله حاضر، رهاوردى است در پانزده موضوع كه براى استفاده مبلغان محترم در ماه ضيافت الهى جهت بهره بردارى در سخنرانيهاى مذهبى گردآورى شده است. اين موضوعات به صورت مستقل و مجزا از يك ديگر بوده و در هر كدام ابتدا به آيات و روايات مربوط روى آورده شده، سپس به بيان يك يا چند داستان از سيره معصومين عليهم السلام پرداخته و در پايان بسيارى از آنها توسلى مرتبط با موضوع مورد نظر را جهت حسن ختام آورده است كه اميد است مورد استفاده قرار گيرد.  
  
1. تشكر و شكرگزارى  
قرآن كريم مى فرمايد: «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّى غَنِىٌّ كَرِيمٌ»؛(1) «و هر كس سپاس گزارد، تنها به سود خويش سپاس مى گزارد و هر كس ناسپاسى كند، بى گمان پروردگارم بى نياز و كريم است.»  
و در روايات آمده است:  
1. قال الإمام الجوادعليه السلام:  
«نِعْمَةٌ لا تُشْكَرُ كَسَيِّئَةٍ لا تُغْفَرُ؛(2) نعمتى كه شكر نشود، مانند گناهى است كه بخشيده نشود.»  
  
2. قال الباقرعليه السلام:  
«لَا يَنْقَطِعُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ؛(3) فزونى و بركت خداوند [از بندگان ] قطع نمى شود، مگر آنكه شكرگزارى بندگان قطع گردد.»  
  
**سجده شكر**   
هشام بن احمر مى گويد: روزى با امام كاظم عليه السلام همراه بودم و مسيرى را با هم طى مى كرديم و هر يك سوار بر مركب خود بوديم كه ناگاه ديدم امام زانويش را خم كرد و پاى از ركاب بيرون آورد. سپس از اسب پياده شد و در گوشه اى به سجده افتاد و سجده اى طولانى به جاى آورد. وقتى كه امام سر از سجده برداشت، با تعجب از ايشان پرسيدم: قربانت شوم! چرا اين سجده طولانى را به جاى آوريد؟ امام در پاسخم فرمود: «در حال حركت به ياد نعمتى از نعمتهاى خداوند كه به من ارزانى داشته، افتادم و خواستم بى درنگ با سجده اى، شكر آن نعمت را به جاى آورم.» (4)  
  
**شكر و افزونى نعمت**   
امام صادق عليه السلام به همراه «مسمع» در سرزمين «منا» حضور داشت و چند نفر از اصحاب نيز با ايشان همراه بودند. ظرفى انگور ميان آنها بود و امام و دوستانش مشغول خوردن آن بودند. در اين لحظه، گدايى آمد و از امام تقاضاى چيزى كرد. امام خوشه اى انگور از ميان ظرف برداشت و به او داد. مرد گدا نگاهى تحقيرآميز به انگور كرد و گفت: احتياجى به انگور ندارم. اگر سكّه هست، به من بدهيد. امام انگور را در ظرف گذاشت و فرمود: خداوند به تو وسعت دهد! گدا فهميد كه امام چيز ديگرى به او نمى دهد. از اين رو، راهش را گرفت و رفت. اندكى كه رفت، پشيمان شد و برگشت و گفت: پس همان خوشه انگور را بدهيد.  
لحظه اى بعد، مردى ديگر آمد و از امام تقاضاى كمكى كرد. امام سه حبه انگور از خوشه جدا كرد و به او داد. مرد گدا حبه هاى انگور را گرفت و خدا را شكر كرد و گفت: شكر پروردگار جهانيان را كه به من روزى عطا نمود. خواست برود كه امام به او فرمود: بايست! سپس براى تشويق او كه چنين در قبال نعمت، خدا را شكر كرده بود، دو دست مباركش را از انگورهاى ظرف پر كرد و به او داد. گدا گرفت و دوباره گفت: خداى متعال را شكر كه به من روزى عنايت فرمود. وقتى خواست برود، امام از اين شكرگزارى خرسند شد و فرمود: همين جا بايست. آن گاه رو كرد به غلام خود و پرسيد: چند سكه همراه دارى؟ غلام عرض كرد: حدود بيست سكه. امام فرمود: آن را به اين مرد بده! مرد سكه ها را گرفت و باز هم براى شكرگزارى به درگاه خداوند گفت: بار خدايا! تو را شكر مى گزارم. پروردگارا! اين نعمت از جانب توست و تويى كه يكتا و بى همتايى. سپس خواست خداحافظى كند تا برود كه امام براى چندمين بار از او خواست كه بايستد. آن گاه از جاى خود برخاست و عباى خويش را از دوش برداشت و به فقير داد و فرمود: بپوش! مرد فقير عبا را بر شانه انداخت و دست به سوى آسمان بلند كرد و عرضه داشت: خداوندا! از تو سپاسگزارم كه به وسيله اين بنده مؤمنت مرا پوشانيدى. آن گاه رو كرد به امام صادق عليه السلام و عرض كرد: خداوند به شما جزاى خير دهد! سپس خداحافظى كرد و دور شد.» (5)  
  
**توسل**   
شكر در همه حالات، شعار والاى مكتب سرخ حسين عليه السلام است؛ آن گونه كه خود از حنجره تاريخ اين شعار را در گوش جان بشريت سر داد و دانش آموختگان مكتب او نيز به بهترين شكل او را پاسخ گفتند؛ همچون پسر عم وارسته امام، مسلم بن عقيل كه پيش از شهادت خويش هنگامى كه از پله هاى دارالاماره بالا مى رفت، مدام زير لب مى گفت: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلى كُلِّ حالٍ؛(6) در همه حال، حمد مخصوص خداست.»  
يزيديان فريبكارانه مسلم بن عقيل را به دارالاماره كشاندند. عبيدالله براى انتقام از مسلم عليه السلام، بكير بن حمران را فرا خواند. او مى دانست كه وى در نتيجه جنگ با مسلم عليه السلام، ضربه اى از او خورده است. به اين منظور، او را كه كينه بيش ترى از بقيه نسبت به مسلم عليه السلام داشت، براى كشتن او انتخاب كرد و به او گفت: خودت او را بر بالاى بام دارالاماره ببر و گردنش را بزن! (7)  
بكير نيز او را بر بالاى دارالاماره برد و در حالى كه بر لبش شكر خدا بود، گردنش را زد و بدنش را به ميان جمعيتى كه پايين دارالاماره منتظر بودند، افكند.  
امّا مسلم آن بنده شاكر خداوند تا لحظه شهادت به ياد امام حسين عليه السلام بود. (8)  
در آن نفس كه بميرم در آرزوى تو باشم  
بدان اميد دهم جان كه خاك كوى تو باشم  
به وقت صبح قيامت كه سر زخاك بر آرم  
به گفتگوى تو خيزم به جستجوى تو باشم

2. خشم و غضب  
در قرآن كريم خداوند مى فرمايد:  
«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»؛(9)«و كسانى كه از گناهان بزرگ و زشتكاريها دورى مى كنند و چون به خشم درآيند، در مى گذرند.»  
در روايات مى خوانيم:  
1. قال أميرالمؤمنين عليه السلام:  
«الْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ مَنْ كَظَمَهُ أَطْفَأَهَا وَ مَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرَقٍ بِهَا؛(10) غضب، آتشى افروخته است. هر كس خشم خود را فرو نشاند، آن آتش را خاموش كرده و هر كس غضبش را رها كند، خود اوّلين كسى است كه به آتش آن مى سوزد.»  
  
2. قال الباقرعليه السلام:  
«مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضَائِهِ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَ إِيمَاناً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛(11) هر كس خشم [خود] را فرو نشاند، در حالى كه مى تواند آن را ادامه دهد، خداوند در روز رستاخيز قلبش را پر از آرامش و ايمان خواهد ساخت.»  
  
**تأثير كظم غيظ**   
روزى امام سجادعليه السلام نزد ياران و اصحاب خويش نشسته بود كه يكى از بستگان ايشان آمد و با ديدن صميميت امام با يارانش عصبانى شد و به امام ناسزا گفت و رفت. امام چيزى نگفت. وقتى مرد رفت، امام رو به اصحاب خود كرد و فرمود: «آنچه را كه اين مرد گفت، شنيديد. اكنون دوست دارم به همراه من بياييد تا نزد او برويم و من نيز پاسخم را به او بگويم.» همگى پذيرفتند و گفتند: ما حاضريم؛ اما دوست داشتيم شما همانجا پاسخش را مى داديد و ما نيز هر آنچه مى خواستيم، به او مى گفتيم. امام عليه السلام نعلين خود را پوشيدند و به اتفاق حاضران به راه افتادند. حضرت در راه اين آيه را زير لب مى خواند: «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ».(12)  
امام عليه السلام به در خانه مرد رسيد و او را صدا زد و فرمود: به او بگوييد على بن الحسين عليهماالسلام آمده و با تو كار دارد. مرد همين كه متوجه شد، امام سجادعليه السلام آمده است، در حالى كه آماده دفاع و مقابله بود، بيرون آمد. هنگامى كه چشم امام به او افتاد، فرمود: «اى برادر! ساعتى پيش نزد من آمدى و آنچه را كه خواستى، به من نسبت دادى و رفتى. اگر آن نسبتهايى كه به من دادى، در من هست، هم اكنون استغفار مى كنم و از خدا مى خواهم كه مرا ببخشايد؛ اما اگر آنچه گفتى در من نيست، از خداوند مى خواهم كه تو را ببخشايد.» مرد كه از سخنان امام عليه السلام سخت غافلگير شده بود، نزديك آمد و پيشانى حضرت را بوسيد و عرض كرد: آنچه گفتم، در شما نيست و خود به آنچه كه به شما نسبت دادم، سزاوارترم. سپس از امام عليه السلام طلب بخشش نمود. (13)  
  
**توسل**   
البته بايد متذكر شد كه فرو خوردن خشم در همه حال نكوهيده نيست و در مواردى حتى مى توان از آن با تعبير «خشم مقدس» ياد كرد؛ چنان كه قرآن كريم فرموده است: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».(14) هرگاه اين غيرت دينى و خشم مقدس خدشه دار شود، دين خدا بى ياور مانده، فجايع بزرگى به بار مى آيد. جامعه اسلامى از بدو تشكيل همواره با چنين چالشى مواجه بوده است و هرگاه خشم مقدس از بين رفته، اسلام در خطر تهديد قرار گرفته است.  
در دوران امام حسين عليه السلام نيز چنين اوضاعى بود. آن حضرت در آستانه رواق شهادت ايستاد و در واپسين روزهاى زندگانى پرخير و بركت خويش آنان را كه بر طاغوت زمان خود نمى شوريدند، نكوهيد و ياران خود را كه خشم براى خدا در نگاههايشان موج مى زد، ستايش نمود و آشكارا فرياد برآورد:  
«أَ لَا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؛(15)آيا نمى بينيد كه به حق عمل نمى شود و از باطل نهى صورت نمى گيرد؟»  
امام عليه السلام در آخرين ساعات، سخن پدر خويش را با كوفيان تكرار كرد و به آنان فرمود: «يا أَهْلَ الْكُوفَةِ قُبْحاً لَكُمْ وَ تَرَحاً؛(16) اى اهل كوفه! قُبح و زشتى و حُزن و اندوه بر شما باد.» تا شايد اين كلمات آشنا در آنان تأثيرى بگذارد.  
شايد بتوان گفت: يكى از نمودهاى خشم امام حسين عليه السلام در روز عاشورا، صحنه اى از پيكار است كه دشمن پيش از شهادت امام عليه السلام، به سوى خيمه گاه ايشان هجوم آورد و امام عليه السلام با پيكرى خونين و ناتوان از زخمهاى بى شمار فرياد برآورد: «وَيْحَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ ... أَنَا الَّذِي أُقَاتِلُكُمْ وَ تُقَاتِلُونِّي وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَامْنَعُوا عُتُاتَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيّا؛(17) نفرين بر شما اى پيروان خاندان ابوسفيان! اگر دين نداريد و از روز رستاخير نمى ترسيد، پس [لااقل ] در دنيايتان آزاده باشيد ... اين من هستم كه با شما مى جنگم و شماييد كه با من مى جنگيد؛ در حالى كه بر زنان گناهى نيست. پس تا هنگامى كه من زنده هستم، سركشان خود را از تعرض به حرم من باز داريد!»  
  
3. اطمينان قلبى و آرامش خاطر  
از آرامش با تعبير «سكينه» و «اطمينان» در آيات و روايات و متون دينى ما ياد شده است. آرامش و اطمينان قلبى هديه اى آسمانى است كه خدا آن را به مؤمنان ارزانى مى دارد.  
قرآن مى فرمايد: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛(18) «همان كسانى كه ايمان آورده اند و دلهايشان به ياد خدا آرام مى گيرد. آگاه باش كه با ياد خدا دلها آرام مى گيرد.»  
در احاديث نيز آمده است:  
  
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«لَيْسَ الْبِرُّ فِي حُسْنِ اللِّباسِ وَ الزِّيِّ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ فِي السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ؛(19) نيكويى در زيبايى لباس و زندگى نيست؛ بلكه نيكويى در آرامش خاطر و وقار است.»  
  
2. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«اِنَّ... أَحْسَنَ زينَةِ الرَّجُلِ السَّكينَةُ مَعَ الْايمانِ؛(20) همانا... نيكوترين زيبايى فرد، آرامش خاطر به همراه ايمان است.»  
  
**الگوى راستين آرامش خاطر**   
روزى عربى باديه نشين با شترش به مدينه آمد و مدعى شد كه حاضر است با پيامبرصلى الله عليه وآله مسابقه شتردوانى بدهد. شورى در ميان اصحاب افتاد و همگى يقين كردند كه شتر چابك رسول خداصلى الله عليه وآله در مسابقه پيروز خواهد شد. پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله به همراه رقيب خود و حاضران به ميدان مسابقه رفتند. هيجان عجيبى در بين مردم افتاده بود. مسابقه آغاز شد؛ ولى برخلاف انتظار اصحاب، شتر پيامبرصلى الله عليه وآله عقب ماند و در رقابت شكست خورد. آن دسته از اصحاب كه درباره شتر پيامبرصلى الله عليه وآله باور ويژه اى پيدا كرده بودند، از اين پيشامد بسيار ناراحت شدند و چهره هايشان درهم كشيده شد. پس از انجام مسابقه، پيامبرصلى الله عليه وآله متوجه ناراحتى آنان گرديد و به آنان فرمود: «اين موضوع ناراحتى ندارد. شتر من چون از ديگر شتران جلو مى افتاد، به خود باليد و مغرور شد و اين سبب شكست او گرديد.» آن حضرت حتى براى لحظه اى هم آرامش خود را به موجب شكست بر هم نزد؛ در حالى كه اصحاب ايشان از اين پيشامد نگران شدند. (21)  
  
**آرامش توأم با تسليم**   
خانه امام باقرعليه السلام مملوّ از جمعيت بود و شيعيان براى ديدار با امام نزد ايشان آمده بودند. صداى گريه برخى از افراد خانواده امام، حاضران را بر آن داشت كه بدانند چه اتفاقى افتاده است. پس از مدتى متوجه شدند كه يكى از فرزندان امام باقرعليه السلام به شدت بيمار و در بستر آرميده است. اين موضوع سبب نگرانى خانواده امام شده بود. امام مقدارى از مهمانان خود پذيرايى كرد و پيش آنها نشست. ديرى نگذشت كه صداى شيون زنان و كودكان از اندرونى خانه امام به گوش رسيد و همه فهميدند كه كودك از دنيا رفته است. امام عليه السلام از جايش برخاست و به اتاق درونى رفت و پس از اندكى با چهره اى گشاده بازگشت و دوباره پيش مهمانان خود نشست. يكى از آنان از امام اجازه گرفت تا سؤالى مطرح كند.  
او از امام عليه السلام پرسيد: هنگامى كه ما صداى شيون و گريه شنيديم، با خود انگاشتيم كه حتماً براى شما از اين مصيبت، اندوه و تشويشى زياد حاصل مى شود؛ اما اكنون شما را با چهره اى گشاده مى بينيم. ما ترسيديم براى شما اتفاقى بيفتد؛ ولى اكنون شما را گونه اى ديگر يافتيم.  
امام باقرعليه السلام با چهره اى آرام و قلبى مطمئن فرمود: «إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نُعَافَى فِيمَنْ نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَّمْنَا فِيمَا يُحِبُّ؛(22) به درستى كه ما نيز مى خواهيم آنكه دوستش داريم (فرزندمان)، در سلامت باشد؛ ولى وقتى كه [خواست و] امر خدا [در مورد ما] نازل شد، به آنچه او دوست مى دارد، تسليم مى شويم.»  
  
**توسل**   
امام حسين عليه السلام مظهر آرامش با ذكر و ياد خداست و عاشوراى او كانون ذاكران الهى. او در بحرانى ترين شرايط و پيشامدها به ياد خدا بود و ذكر او را بر زبان جارى مى ساخت. امام سجادعليه السلام در اين باره مى فرمايد: «[در روز عاشورا] آن گاه كه بيمار بودم و توان حركت نداشتم، صداى پدرم را مى شنيدم كه براى اصحابش سخن مى گفت و مى فرمود: «أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ... أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي؛(23) خدا را به نيكوترين وجه مى ستايم و او را در هر شادى و غم ستايش مى كنم ... اما بعد، من يارانى با وفاتر و بهتر از ياران خويش سراغ ندارم.»  
آرى، او در گرماگرم نبرد همواره ذكر «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِىِّ الْعَظيمِ» را بر زبان جارى مى ساخت. (24)  
از جمله جانكاه ترين لحظات و دلخراش ترين صحنه هاى عاشورا، لحظه اى بود كه امام عليه السلام يكه و تنها به سوى خيمه گاه خويش آمد و از خواهرش زينب عليهاالسلام، كودك شيرخوار خود على اصغرعليه السلام را طلب نمود و فرمود: «ناوِلُونى عَلِيّاً ابْنِىَ الطِّفْلَ حَتَّى اُوَدِّعَهُ؛ فرزند كوچكم على را به من دهيد تا با او خداحافظى كنم.»  
او را در آغوش گرفت و بوسيد و به او نگريست و زير لب گفت: «وَيْلٌ لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ إِذا كانَ خَصْمَهُمْ جَدُّكَ؛ واى بر اين مردم كه جدّ تو [رسول الله ] دشمن آنان باشد.» آن گاه او را به سوى ميدان برد تا جرعه آبى برايش طلب كند و در اين لحظه، «حرمله بن كاهل اسدى» تيرى به سوى كودك پرتاب كرد و او را به شهادت رساند. امام عليه السلام دستش را زير گلوى على اصغر گرفت و خون آن را به آسمان پاشيد. (25)  
امام باقرعليه السلام فرمود: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ؛(26) حتى قطره اى از آن خون هم به زمين نريخت.» و امام حسين عليه السلام حتى در اين لحظه جانسوز هم اطمينان خود را به خداى خويش از كف نداد و آرام و مطمئن فرمود: «هَوْنٌ عَلَىَّ ما نَزَلَ بى أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ؛(27) آنچه بر من نازل مى شود، برايم آسان است؛ چرا كه خداوند آن را مى بيند.»  
  
4. بصيرت  
در ادبيات ما «بصيرت» با تعابيرى چون: بينش، فهم عميق، درك قلبى و آگاهى مفهوم سازى مى شود. اين ويژگى به واسطه معرفت عميق و تفكر و تدقيق حاصل مى شود.  
قرآن كريم مى فرمايد: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِىَ فَعَلَيْهَا»؛(28) « دلايل روشن از طرف پروردگارتان براى شما آمد؛ كسى كه (بوسيله آن حق را) ببيند، به سود خود اوست؛ و كسى كه از ديدن آن چشم بپوشد، به زيان خودش مى باشد.»  
و در روايات مى خوانيم:  
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«لَيْسَ الأَعْمى مَنْ يُعْمى بَصَرُهُ إِنَّمَا الأَعْمى مَنْ تُعْمى بَصيرَتُهُ؛(29) نابينا كسى نيست كه چشمانش كور است؛ به درستى كه نابينا كسى است كه بصيرت ندارد.»  
  
2. قال الصادق عليه السلام:  
«الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ وَ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْداً؛(30) كسى كه بدون بصيرت [و آگاهى ] كارى انجام دهد، مانند رهگذرى است كه از بيراهه مى رود و هر چه سريع تر برود، بيش تر از راه دور مى گردد.»  
  
**چيستى بصيرت در دين**   
«حسن صيقل» كه از شاگردان امام صادق عليه السلام بود، روزى از امام پرسيد: «اينكه مردم روايت مى كنند يك ساعت تفكر و انديشه كردن از يك شب عبادت برتر است، يعنى چه؟ و چگونه انديشه اى مراد است؟ امام عليه السلام به او فرمود: «يعنى اينكه آن گاه كه از كنار ويرانه اى گذشتى و يا از كنار خانه مخروبه اى كه خالى از سكنه بود، عبور كردى، به آن بگويى آنان كه مدتها در تو زيستند، اكنون كجايند؟ آنان كه تو را ويران ساختند، كجا هستند؟ چه شده است تو را و بر تو چه رفته كه اكنون سخن نمى گويى؟»(31)  
  
**عبادت بدون بصيرت**   
روزى «اسحاق بن عمار» خدمت امام صادق عليه السلام عرض كرد: مولاى من! در همسايگى خانه من مردى زندگى مى كند كه بسيار نماز مى خواند و اهل دستگيرى از نيازمندان است و بسيار به حج مى رود و من در زندگى ام هيچ گونه خلافى نسبت به خاندان رسالت در او نديده ام. اين مرد چگونه آدمى است؟ امام صادق عليه السلام پرسيد: «فهم و بصيرت او چگونه است؟» پاسخ داد: از نظر بينش و آگاهى در سطح پايينى است و بصيرتى در دين خود ندارد. امام عليه السلام نيز بى درنگ پاسخ فرمود: «پس درجه اش هم با اين عبادات بالا نخواهد رفت.» (32)  
  
**توسل**   
مولاى متقيان، على عليه السلام جامعه خود را به جهت نداشتن اين ويژگى همواره به باد انتقاد مى گرفت و خطاب به آنها مى فرمود: «خَفَّتْ عُقُولُكُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومُكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ وَ أُكْلَةٌ لآِكِلٍ وَ فَرِيسَةٌ لِصَائِلٍ؛(33) عقلهاى شما سست و انديشه و افكارتان سفيهانه است و به مانند نشانه اى بى حركت براى يك تيرانداز [در خطر بلاييد] و لقمه اى آماده براى خوردن و صيدى [بى دفاع ]براى صياد هستيد.»  
اما آن حضرت، رزمندگان راستين جبهه را كه خود را مى شناختند و حق را از باطل تشخيص مى دادند، با تعبير «حَمَلُوا بَصائِرَهُمْ عَلى أَسْيافِهِمْ»(34)ياد مى كند و برندگى شمشير آنان را در صيقل فولاد نمى داند، بلكه در بصيرت آنان مى داند.  
ويژگى برجسته ياران اباعبدالله الحسين عليه السلام نيز بصيرت است؛ چنان كه در زيارت نامه حضرت عباس عليه السلام چنين مى خوانيم: «وَ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِياً بِالصَّالِحِين؛(35) به درستى كه تو با بصيرت در دين خود به شهادت رسيدى؛ در حالى كه به پاكان اقتدا كرده بودى.»  
امام صادق عليه السلام نيز در توصيف ايشان مى فرمايد: «كانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِىٍ عليهماالسلام نافِذَ الْبَصيرَةِ صَلَبَ الإْيمانِ؛(36) عموى ما حضرت عباس بن على عليهماالسلام داراى بصيرتى عميق و ايمانى راسخ و استوار بود.» و البته اين ويژگى خاص شهداى اهل بيت عليهم السلام در كربلا نبود؛ ساير ياران و ديگر مدافعان امام نيز در اين خصوص از درجات بالا و والايى برخوردار بودند. از جمله آنان «نافع بن هلال مرادى» بود كه در شب عاشورا به نمايندگى از همگان برخاست و گفت: «... فَإِنَّا عَلى نِيَّاتِنا وَ بَصائِرِنا؛(37)... به تحقيق كه ما بر نيت و بصيرتمان استواريم.» او از جمله ياران بصير حسين عليه السلام بود كه در روز عاشورا از امام اجازه ميدان خواست و شمشير خود را كشيد و به سوى دشمن يورش برد و شهيد شد.

5. زيارت  
**زيارت قبور مؤمنان**   
قال ابن أبى شيبة:  
«إِنَّ النَّبِىَّ يَأْتى قُبُورَ الشُّهَداءِ بِأُحُدٍ عَلى رَأْسِ كُلِّ حَوْلٍ السَّلامُ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛(38) پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله در هر سال بر سر قبور شهداى جنگ احد مى آمد [و مى فرمود:] سلام بر شما باد به جهت صبرى كه نموديد. پس چه نيكوست خانه آخرت شما.»  
  
**زيارت معصومين عليهم السلام**   
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«مَنْ أَتانى زائِراً كُنْتُ شَفيعَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ؛(39) هر كس به زيارت من بيايد، در روز رستاخيز شفيع او خواهم بود.»  
  
2. قال الصادق عليه السلام:  
«وَ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عليه السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفَ حَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَ أَلْفَ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ...؛ (40) هر كس امام حسين عليه السلام را در حالى كه داناى به حق اوست، زيارت كند، خداوند پاداش هزار حج قبول شده و هزار عمره قبول شده را بر او مى نويسد... .»  
  
**روح عوامانه در زيارت**   
آيا اين يك امتياز نيست كه حدود 15 سال در نجف اشرف حتى يك شب تشرف امام خمينى رحمه الله به حرم اميرالمؤمنين عليه السلام ترك نشده باشد؟ از مرحوم حاج آقا مصطفى نقل شده كه يك شب طوفانى بود و بيرون رفتن از خانه بسيار سخت مى نمود. من به معظم له گفتم: امير مؤمنان عليه السلام دور و نزديك ندارد. زيارت جامعه را كه در حرم مى خوانيد، امشب در خانه بخوانيد. امام فرمودند: «مصطفى! تقاضا دارم اين روح عوامانه را از ما نگيرى!» و همان شب بالاخره به حرم مشرف شدند و زيارت جامعه را در حرم مطهر خواندند. (41)  
  
**ارزش زائر حسينى**   
«ابوهاشم جعفرى» كه از نزديكان امام هادى عليه السلام بود، روزى به همراه دوستش «محمد بن حمزه» به ملاقات امام رفت. ابتدا محمد بن حمزه به داخل منزل رفت و ديد امام در بستر بيمارى آرميده است. وقتى بيرون آمد، به ابوهاشم جعفرى خبر داد كه امام به سختى بيمار است و دستور داده شخصى را از جانب ايشان به حائر حسينى بفرستند تا براى شفاى وى دعا كند. ابوهاشم پرسيد: آيا به امام نگفتى كه من مى توانم دستور ايشان را عملى كنم و به حائر حسينى بروم؟ محمد بن حمزه پاسخ داد: نه، چنين نگفتم.  
از اينرو، ابوهاشم براى كسب اجازه جهت انجام دستور امام، خدمت ايشان مشرف شد و كنار بستر امام نشست و عرض كرد: فدايت شوم! من حاضر هستم به حائر حسينى بروم و براى شفاى شما دعا كنم. امام به جهت حفظ اخبار شيعيان از گزند دشمنان اهل بيت عليهم السلام به ابوهاشم فرمود: «در انجام اين عمل بسيار دقت كن و احتياط نما كه كسى از [دشمنان ما از ]آن مطّلع نشود.» ابوهاشم اطاعت كرد و سراغ يكى از شيعيان مورد اطمينان رفت تا در اين امر خطير او را يارى نمايد. آن فرد «على بن بلال» نام داشت. ابوهاشم جريان را با او در ميان گذاشت. على بن بلال اندكى انديشيد و پرسيد: دليل اين خواسته امام را نمى فهمم. امام با حائر حسينى چه كار دارد؛ در حالى كه ارزش و مقام خود او كم تر از حائر حسينى نيست! سخن على بن بلال سبب تعجب ابوهاشم نيز شد و گفته او را تأييد كرد. از اين رو، برخاست تا نزد امام برود و دليل اين فرمايش ايشان را بپرسد.  
بنابراين، دوباره به محضر امام شرفياب شد تا سؤال خود را مطرح نمايد؛ ولى شرمندگى به او اين اجازه را نداد تا سؤالش را بپرسد؛ چون اين كار را تعلل و درنگ در انجام مأموريت خود مى ديد. اندكى نزد امام نشست و از پرسش خود منصرف شد. وقتى خواست برخيزد و برود، امام با چهره اى گشاده به او فرمود: «بنشين!» ابوهاشم وقتى لطف و گشاده رويى امام را ديد، به خود جرئت داد كه سؤال خود را مطرح نمايد. امام لبخندى زد و در پاسخ گفت: «رسول خداصلى الله عليه وآله نيز در اطراف خانه خدا طواف مى كرد و حجرالاسود را مى بوسيد؛ در حالى كه حرمت و جايگاه پيامبرصلى الله عليه وآله و هر مؤمنى از كعبه بالاتر است. همچنين پروردگار متعال فرموده است كه پيامبرصلى الله عليه وآله در عرفات وقوف كند؛ در حالى كه احترام ايشان از عرفات بيش تر است. سرّ اين مطلب اين است كه اين مكانها، اماكنى هستند كه خدا دوست دارد در آن اماكن ياد شود. پس من نيز دوست دارم براى شفاى خود در يكى از اين مكانها دعا بشود كه خدا آنجا را دوست مى دارد و حاير حسينى از جمله همين اماكن است.» (42)  
  
**توسل**   
نوشته اند: روزى امير مؤمنان عليه السلام به همراه گروهى از ياران خود از كوفه خارج شده بودند و در مسيرى به سمت كربلا حركت مى كردند. اندكى كه راه پيمودند، توقف نموده و از مركب خود پايين آمده، فرمودند: «اينجا مكانى است كه دويست پيغمبر خدا و دويست وصى پيغمبر و دويست نوه پيغمبر در اينجا به شهادت رسيده اند.» سپس در آن محل گردش كرده، فرمودند: «مُنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ؛(43) [اينجا] محل خواباندن مركبها و محل افتادن عاشقان شهيد بر زمين است كه شهيدان قبل از ايشان بر آنها پيشى نگرفته و كسانى كه پس از آنها بيايند نيز به ايشان نخواهند رسيد.»  
اين بدان معنا بود كه از ابتداى خلقت، شهيدانى مانند شهداى كربلا نيامدند و تا آخر نيز نخواهند آمد. شبيه اين جمله را امام حسين عليه السلام نيز هنگام رسيدن به كربلا ادا نمود. امام از اصحاب خود پرسيد: «أَهذِهِ كَرْبَلا؛ آيا اينجا كربلا است؟» پاسخ گفتند: آرى، اى فرزند رسول خداصلى الله عليه وآله! امام فرمود: «هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ هَاهُنَا مُنَاخُ رِكَابِنَا وَ مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا؛(44) اينجا سرزمين سختى و بلا است. اينجا بارانداز مركبهاى ما و سرزمين كوچ ما و شهادتگاه مردان ما و محل ريخته شدن خونهاى ماست.»  
  
6. همسردارى  
قرآن كريم مى فرمايد: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»؛(45) «و از نشانه هاى او اين است كه از [نوع ]خودتان همسرانى براى شما آفريد تا بدانها آرام گيريد و بين شما دوستى و رحمت نهاد.»  
امام صادق عليه السلام نيز مى فرمايد:  
«إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذَلِكَ مُعَاشَرَةٌ جَمِيلَةٌ وَ سَعَةٌ بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةٌ بِتَحَصُّن؛(46) به درستى كه مرد در خانه و خانواده اش نياز به سه ويژگى دارد كه بايد خود را بدان مكلف نمايد؛ حتى اگر آنها در طبع و خصلت او نباشد: رفتار زيبا، گشاده دستى به اندازه [توان ]و غيرت ورزى [بر ناموس ] با حفظ و پاسدارى»  
در دين مبين اسلام همانطور كه مرد به حفظ و رعايت حقوق زن و معاشرت پسنديده با او، امر و ترغيب شده، زن نيز به برخورد و ارتباط صحيح و صادقانه با مرد توصيه و تشويق گرديده است.  
پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله مى فرمايد: «اَيُّما اِمْرَأَةٍ خَدَمَتْ زَوْجَها سَبْعَةَ اَيَّامٍ غَلَّقَ اللَّه عَنْها سَبْعَةَ اَبْوابِ النَّارِ وَ فَتَحَ لَها ثَمانِيَةَ اَبْوابِ الْجَنَّةِ تَدْخُلُ مِنْ اَيْنَما شاءَتْ؛(47) هر زنى هفت روز به شوهرش خدمت كند، خداوند هفت در دوزخ را به رويش مى بندد و هشت در بهشت به رويش بگشايد تا از هر در كه بخواهد، وارد شود.»  
  
**الگوى زن مسلمان**   
نخستين زن نمونه و الگوى زن مسلمان، حضرت «خديجه بنت خويلد» است. او تمام همّ و غمّ خويش را صرف پيشبرد اهداف پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله نمود و اوّلين زنى بود كه به او ايمان آورد، آن چنان كه اميرمؤمنان عليه السلام در خطبه «قاصعه» مى فرمايد: «وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا؛(48) هنوز در اسلام خانه اى جز خانه رسول خداصلى الله عليه وآله و خديجه عليهاالسلام جمع نشده بود كه من سومين آنها بودم.»  
او در اوّلين برخورد با پيامبرصلى الله عليه وآله وقتى او را به عنوان امين كاروان تجارى خود برگزيد، يك نفر را به دنبال وى فرستاد و به پيامبرصلى الله عليه وآله گفت: چيزى كه مرا شيفته تو كرده، راستگويى، امانتدارى و اخلاق پسنديده توست. سپس كاروان خود را به او سپرد. (49) او سرانجام به عقد پيامبرصلى الله عليه وآله درآمد و با مهربانى و فداكارى زندگى مشترك را با او شروع كرد و نخستين كسى بود كه خبر رسالت پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله را از او شنيد. (50) در دوره رسالت، لبخندها و مهربانيهاى خديجه عليهاالسلام بود كه غبار اندوه را از چهره پيامبرصلى الله عليه وآله مى زدود و او بود كه خاك و خاكسترى كه جاهلان روزگار بر سرش مى پاشيدند، پاك مى كرد و به او قوت قلب مى داد. مهربانى او وقتى بيش تر آشكار شد كه مسلمانان به «شعب ابى طالب» رانده شدند. ثروت و دارايى خديجه بود كه مسلمانان را از خطر نيستى نجات بخشيد؛ چنان كه «زهرى» مى نويسد:  
«خديجه عليهاالسلام براى رسول خداصلى الله عليه وآله چهل هزار، چهل هزار انفاق مى كرد.» (51)  
از جمله ويژگيهاى خديجه عليهاالسلام اين بود كه همواره سخنان پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله را تصديق مى كرد و هر تصميمى كه ايشان مى گرفت، خديجه عليهاالسلام بدون چون و چرا اطاعت مى نمود. (52) رسول خداصلى الله عليه وآله فرمود: «خَيْرُ نِساءِ الْعالَمينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزاحِمٍ وَ خِديجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛(53) بهترين زنان عالم مريم دختر عمران و آسيه دختر مزاحم و خديجه دختر خويلد و فاطمه دختر محمدعليهماالسلام است.»  
گفته اند هرگاه پيامبرصلى الله عليه وآله گوسفندى مى كشت، مى فرمود: «از گوشت آن به دوستان خديجه عليهاالسلام بدهيد!» مى پرسيدند: چرا؟ مى فرمود: «چون من دوستداران خديجه عليهاالسلام را دوست مى دارم.» (54)  
آن گاه كه عايشه در مورد علاقه پيامبرصلى الله عليه وآله به خديجه عليهاالسلام با ايشان بگو مگو مى كرد، رسول خداصلى الله عليه وآله فرمود: «روزى كه همه مرا تكذيب مى كردند، خديجه عليهاالسلام مرا تصديق كرد و روزى كه همه از من فرار مى كردند، او به من ايمان آورد و مرا تنها نگذاشت و از من حمايت كرد.» (55)  
هنوز يك سال از حمايتهاى بى دريغ او در شعب ابى طالب نگذشته بود كه خديجه عليهاالسلام پيامبرصلى الله عليه وآله را تنها گذاشت و به آشيان الهى پر كشيد. اين مصيبت كه با درگذشت ابوطالب عليه السلام در يك سال رخ داد، آن قدر بر پيامبرصلى الله عليه وآله گران آمد كه آن سال را «عام الحزن» ناميدند. (56)  
  
7. اغتنام فرصت  
اغتنام فرصت و عمر، از جمله تركيبات غير مصرح در قرآن كريم است؛ ولى آياتى وجود دارد كه به اين مفهوم، اشاره غير مستقيم كرده است، از جمله:  
1. «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»؛(57) «آنان (مؤمنان) كسانى هستند كه از بيهودگى [و فرصت سوزى ] رويگردان هستند.»  
ولى در روايات با صراحت از آن سخن گفته شده است:  
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«إِنَّ الْعُمُرَ مَحْدُودٌ لَنْ يَتَجَاوَزَ أَحَدٌ مَا قُدِّرَ لَهُ فَبَادِرُوا قَبْلَ نَفَاذِ الْأَجَل؛(58) به درستى كه عمر محدود است و هيچ كس از آنچه براى او مقدّر شده، تجاوز نمى كند. پس قبل از سر رسيدن مرگ، به آن روى نماييد!»  
  
2. قال أمير المؤمنين عليه السلام:  
«اَلْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ؛(59) فرصتها چون ابر مى گذرند. پس فرصتهاى نيكو را دريابيد!»  
  
**تضييع وقت امام عليه السلام**   
مردى به نام «عنوان بصرى» كه از اصحاب خاص امام صادق عليه السلام بود، روزى در مدينه خدمت امام رسيد و مسائلى را از ايشان پرسيد. حضرت نيز به پرسشهاى او به دقت پاسخ داد و او را قانع نمود. وقتى كه پرسشهاى عنوان بصرى تمام شد، چون كارى نداشت، همان جا در گوشه اى نشست و ساكت ماند. امام صادق عليه السلام كه ديد او بيهوده در گوشه اى نشسته است و وقتش را بيهوده تلف مى كند، به او رو كرد و فرمود:  
«إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَ مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وِرْدِي(60)؛ همانا من مردى هستم كه مراجعه كننده دارم و علاوه بر آن، براى من در هر ساعتى از شبانه روز ذكر و عبادتى هست. پس مرا از اوراد و اذكارم باز ندار (وقت مرا نگير و دنبال كار خودت برو)!»  
عنوان بصرى اطاعت كرد و خداحافظى نمود و رفت. روز ديگرى دوباره سراغ امام آمد و از امام مسائلى را پرسيد. حضرت نيز مانند دفعه پيش پاسخهاى او را باز گفت و او را پند داد. دوباره عنوان بصرى رفتار پيشين خود را تكرار كرد و همان جا نشست. امام كه ديد او دوباره مزاحم وقت وى شده، به او فرمود: «قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وِرْدِي فَإِنِّي امْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي؛(61) اى ابو عبدالله! از نزد من برخيز و برو! [خواستي كه تو را نصيحت كنم،] من [هم ] تو را نصيحت كردم. پس ديگر ذكر [و عبادت ] مرا تباه نساز؛ چرا كه من مردى هستم كه نسبت به نفس خود دريغ دارم [كه مبادا عمرم هدر رود].»  
  
**استفاده از وقت حتى در زندان**   
نوشته اند امام رضاعليه السلام مدتى در شهر «سرخس» محبوس و تحت مراقبت شديد مأمون بود. «اباصلت هروى» مى گويد: روزى به كنار خانه اى كه امام در آن زندانى بود، رفتم و از زندانبانان درخواست كردم كه به من اجازه دهند تا با امام ملاقات كنم. آنها به من گفتند: نمى توانى با ايشان ملاقات كنى. پرسيدم: چرا؟ گفتند: او در هر ساعت از شبانه روز مشغول به عبادت است و در هر شبانه روزى هزار ركعت نماز مى خواند و فقط در ساعتى از آغاز روز، ساعتى قبل از ظهر و ساعتى هم هنگام غروب است كه از نماز فارغ هستند. شايد در اين ساعات بتوانى به خدمت وى برسى؛ اما در حال حاضر او مشغول به دعا و ذكر است. پس مزاحم او نشو! (62)  
  
**تقسيم اوقات روزانه**   
در احوال پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله نوشته اند: ايشان شبانه روز خود را به سه قسمت تقسيم كرده بودند: بخشى از آن را به عبادت و راز و نياز و گفتگوى با خداى خويش مى پرداختند، بخش ديگرى را براى خانواده و انس گرفتن با همسر و فرزندان و تأمين نيازهاى روحى و عاطفى آنان گذاشته بودند و بخش سوم را هم به مردم اختصاص داده بودند؛ چنان كه وقتى نوبت به مردم مى رسيد، آنان دسته دسته به خانه ايشان مراجعه مى كردند و حضرت پاى صحبت و درد دل آنان مى نشستند و به سخنان آنان گوش فرا مى دادند و مشكلاتشان را حل مى نمودند. (63)  
  
**توسل**   
اينكه در اسلام بسيار سفارش به نظم شده است، به اين دليل است كه انسان بهره بيش ترى از عمر و وقت خود ببرد. آن گاه كه اسماء بنت عميس با چشمانى اشكبار از حجره فاطمه عليهاالسلام بيرون آمد، كودكان آن حضرت، حسنين و زينبين عليهم السلام، از سيماى دگرگون او پى به واقعه بردند و فهميدند كه پرستوى خانه على عليه السلام از آشيان پر كشيده است. آنان از اسماء پرسيدند: مادرشان كجاست؟ اسماء براى رعايت حال يتيمان فاطمه عليهاالسلام به آنان گفت: مادرتان خواب است. اما حسنين عليهماالسلام باور نكردند و فرمودند: «يا أَسْماءُ ما تَنامُ أُمُّنا فى هذِهِ السَّاعَةِ؛ اى اسماء! مادر ما هرگز در اين ساعت [از روز] نمى خوابد.» چرا كه آنان برنامه عبادى و برنامه استراحت مادر را در طول زندگانى او ديده بودند و وى هرگز در وقت عبادت نمى خوابيد. آنان از همين جا فهميدند كه مادرشان از دنيا رفته است. اسماء گفت: «يَابْنَىْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ اُمُّكُما نائِمَةً قَدْ فارَقْتِ الدُّنْيا؛(64) اى فرزندان رسول خدا! مادرتان خواب نيست؛ بلكه از دنيا رفته است.»  
  
8. عمل به مستحبات و نوافل  
«مستحب» در مقابل «مكروه» به عملى گفته مى شود كه انجام آن رجحان دارد؛ اما واجب نيست. اين واژه، اصطلاحى فقهى است و در بين آيات و روايات كم تر به كار رفته و بيش تر از معادلهاى آن مانند «نافله»، «حسنه» و «عبادت» در قرآن و احاديث ياد شده است.  
  
**نافله در قرآن**   
به عنوان مثال، در قرآن كريم آمده است:  
«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»؛(65) «و پاسى از شب را زنده بدار تا براى تو [به منزلة ]نافله اى باشد. اميد كه پروردگارت تو را به مقامى ستوده برساند.»  
و در روايات به عنوان نمونه مى خوانيم:  
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْ ءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ ... إِذَا دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِذَا سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ(66) پروردگار بلند مرتبه فرمود: بنده من با هيچ چيزى كه نزد من محبوب تر از واجبات باشد، خود را نزد من محبوب نگردانيد. به درستى كه بنده با نافله نزد من محبوب مى گردد. ... در اين حالت، هرگاه مرا بخواند، اجابتش كنم و هرگاه [چيزى ]از من درخواست كند، به او ببخشم.»  
  
2. قال الصادق عليه السلام:  
«لا تُكَرِّهُوا إِلى أَنْفُسِكُمُ الْعِبادَةَ؛(67) در عبادت خود را به سختى و اكراه نيندازيد.»  
  
**نماز شب پيامبرصلى الله عليه وآله**   
امام صادق عليه السلام مى فرمايد: «رسول خداصلى الله عليه وآله شب را تا به صبح به طور متناوب برمى خاست و عبادت مى كرد و چنين نبود كه تمام شب را استراحت كند. ايشان هرگاه نماز عشا را مى خواند، آب وضو و مسواك را بالاى سرش مى نهاد و روى آن را مى پوشانيد. اندكى مى خوابيد، سپس بيدار مى شد و مسواك مى زد و با ظرف آبى كه بالاى سرش گذاشته بود، وضو مى گرفت. چهار ركعت نماز مى خواند و آن گاه دوباره مى خوابيد. دوباره برمى خاست و مسواك مى زد و وضو مى گرفت و سپس چهار ركعت نماز ديگر مى خواند. سپس مى خوابيد و بعد برمى خاست، مسواك مى زد و وضو مى گرفت و نماز شفع و وتر را مى خواند.» (68)  
  
**پاك شدن روزه داران**   
روزى پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله به جابر بن عبدالله انصارى رحمه الله فرمودند: «اى جابر! اين ماه رمضان است. هر كس روز آن را روزه بدارد و قسمتى از شب آن را به عبادت بايستد و شكم و فرج خود را از حرام باز دارد و زبان خود را نگه دارد، از گناهان خود مثل بيرون رفتن از اين ماه بيرون مى رود.» جابر بن عبدالله انصارى رحمه الله با شنيدن اين سخن پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله خشنود شد و با لبخندى عرض كرد: اى رسول خدا! چه نيكوست اين سخن كه فرموديد! پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله نگاهى به او كرد و فرمود: «و چه سخت است شرطهايى كه كردم!» (69)  
  
**سنت عقيقه در ميلاد امام مجتبى عليه السلام**   
در روز پانزدهم رمضان المبارك سال سوم هجرى، خانه امير مؤمنان عليه السلام غرق شادمانى شد و نخستين نوه رسول خداصلى الله عليه وآله امام مجتبى عليه السلام پا به عرصه گيتى نهاد. (70) از جمله مستحباتى كه بسيار مورد تأكيد قرار گرفته و ضامن سلامت و امنيت كودك در خردسالى است، سنت زيباى عقيقه است. پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله، هفت روز پس از ولادت امام مجتبى عليه السلام دستور داد گوسفندى را جهت ذبح كردن بياورند. آن حضرت ابتدا دعايى را كه مشهور به دعاى عقيقه است، قرائت فرمودند و سپس رو به حاضران كردند و فرمودند: «از گوشت اين گوسفند بخوريد و به ديگران هم بخورانيد و يك ران گوسفند را هم به قابله فرزندم حسن (اسماء بنت عميس) بدهيد!» (71)  
سپس گوشت گوسفند را پخته، بين فقرا تقسيم كردند. در عرب جاهلى سنتى كهنه وجود داشت كه وقتى كودكى پسر متولد مى شد، موهاى او را مى تراشيدند و سر او را به خون قربانى آغشته مى ساختند. از آنجا كه اسماء بى اطلاع بود، خواست سر امام مجتبى عليه السلام را به خون گوسفند قربانى آغشته كند كه پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله او را نهى نمود و فرمود: «اى اسماء! آغشته كردن سر نوزاد به خون گوسفند از رسوم جاهليت است.» (72) همان گونه كه امروزه نيز در بين برخى عوام اين گونه رسوم به چشم مى خورد و با خريد چيزهايى چون منزل و اتومبيل آن را به خون قربانى آغشته مى كنند.  
  
9. خوش خلقى  
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«إِنَّ الْخُلْقَ ذَهَبَ بِخَيْرِ الدُّنْيا وَالآْخِرَةِ؛(73) خوش خلقى، خير دنيا و آخرت را مى آورد.»  
  
2. قال الحسن عليه السلام:  
«إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ؛(74) به درستى كه برترين نيكى، خوش خلقى است.»  
  
3. قال الصادق عليه السلام:  
«مَا يَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ؛(75) مؤمن هيچ عملى را پس از انجام واجبات، نزد خداوند مقدّم نمى دارد، كه به اندازه خوش خلقى با مردم نزد خداى متعال محبوب باشد.»  
  
**سيره نيكان**   
امام صادق عليه السلام غلامى داشت كه در خانه ايشان خدمتكار بود؛ اما زبان عربى را خوب نمى دانست. روزى امام او را براى رساندن پيغامى نزد كسى فرستاد. غلام رفت و پس از مدتى بازگشت. امام نتيجه را از او پرسيد؛ ولى غلام هر چه كرد نتوانست چيزى بگويد و مدتى امام را منتظر نگه داشت. «صيقل» يكى از ياران امام صادق عليه السلام كه در آنجا حضور داشت، وقتى لكنت زبان غلام و ناتوانى او را در بيان پاسخ ديد، پيش خود پنداشت كه حتماً امام در اين لحظه خشمگين شده، او را سرزنش مى كند؛ ولى ديد امام با نهايت آرامش و خوش خلقى به غلام نگريست و فرمود: «اگر زبانت ناتوان و عاجز است، دلت توانا و گوياست و اگر زبان ناتوانى دارى، دلى آكنده از ايمان، از آنِ توست.» (76)  
  
**اخلاق هدايت بخش**   
خانواده اى يهودى در همسايگى امام حسن مجتبى عليه السلام در مدينه مى زيست. ديوار خانه امام كه چسبيده به خانه آنان بود، شكافى برداشته، نجاست به ديوار خانه امام سرايت كرده بود. مرد يهودى نيز از اين مطلب آگاهى نداشت. روزى زن او براى كارى به خانه امام آمد و شكاف ديوار و وضع بد آن را ديد. او به خانه خود رفت و جريان را براى همسرش تعريف كرد. مرد يهودى از اينكه امام عليه السلام در اين مورد چيزى نگفته بود، شرمنده شد و نزد آن حضرت آمد و از ايشان پوزش طلبيد. امام فرمود كه اشكالى ندارد و از جدش رسول خداصلى الله عليه وآله شنيده كه بايد به همسايه احترام گذاشت. مرد با ديدن رفتار خوش امام، دست زن و بچه خود را گرفت، نزد امام آمد و همگى مسلمان شدند. (77)  
  
**توسل**   
پيشوايان دين ما خوش خلق ترين مردم بودند؛ به گونه اى كه با رفتار رأفت انگيز و مهرورزانه خويش سبب تغيير رويه گناهكاران و پى بردن آنان به اشتباهشان مى شدند. بر اين مبنا، نوشته اند: زنى در كنار خانه خدا مشغول طواف بود. چشم جوانى هوسباز به او افتاد و شيطان او را تحريك نمود. جوان خود را به زن نزديك كرد و در نتيجه وسوسه هاى شيطانى دست خود را به دست زن رساند. قهر خداوند سبب شد كه دست جوان به دست زن چسبيد؛ به گونه اى كه همه مردم متوجه شدند. همهمه اى برپا شد و مردم ازدحام كردند. داستان را به اطلاع حكمران مكه رسانيدند و آن دو را نزد وى بردند. جمعى از قضات شهر جمع شدند تا در مورد حكم جوان تصميم بگيرند.  
حكمها صادر گرديد و قرار شد تا دست جوان قطع شود. جوان با شنيدن اين حكم به التماس و زارى افتاد كه دست او را قطع نكنند. گريه شديد و التماس جوان سبب شد تا شخصى بگويد: ببينيد آيا كسى از اولاد محمدصلى الله عليه وآله حضور دارد يا خير؟ پاسخ دادند: آرى، حسين بن على عليهماالسلام در مكه به سر مى برد. حكمران مكه شخصى را سراغ امام فرستاد تا بين آن دو نفر حكم كند.  
وقتى آن حضرت در مجلس حاضر گرديد، ابتدا مهربانانه به نصيحت و پنددهى جوان پرداخت؛ به گونه اى كه جوان شرمگين شد و سرش را پايين انداخت و به گناه خود اقرار نمود؛ اما امام با خوش خلقى تمام بدون اينكه او را سرزنش كند، وقتى ديد كه جوان بيدار شده و از اشتباه خود شرمسار است، دست به دعا برداشت و شروع به دعا نمود كه ناگاه دست جوان از دست زن جدا شد. حكمران مكه گفت: اى اباعبدالله! آيا او را بدانچه انجام داده است، عقوبت نكنيم؟ امام مهربانانه پاسخ فرمود: «خير [ديگر لازم نيست ].» جوان با ديدن اين نيكى بزرگ و بى بديل امام به گريه افتاد و از خدا خواست كه بتواند آن رفتار نيكو و كريمانه را جبران نمايد؛ اما اين شخص همان كسى بود كه در كربلا به «جَمّال» يا «ساربان» مشهور شد. اودر شب يازدهم محرم، پس از شهادت امام، دست ايشان را قطع نمود. (78)

10. پرهيز از تنبلى  
قرآن كريم در مورد منافقان فرموده است: «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى»؛(79) «و چون به نماز مى ايستند، به كسالت و تنبلى برمى خيزند.»  
در روايات نيز آمده است:  
1. قال أمير المؤمنين عليه السلام:  
«الْمُؤْمِنُ يَرْغَبُ فِيمَا يَبْقَى وَ يَزْهَدُ فِيمَا يَفْنَى ... بَعِيدٌ كَسَلُهُ دَائِمٌ نَشَاطُه؛(80) مؤمن به آنچه ماندگار است، رغبت نشان مى دهد و از آنچه زوال پذير است، دورى مى كند... تنبلى اش دور [و ]نشاطش دوام دارد.»  
  
2. قال الباقرعليه السلام:  
«اَلْكَسَلُ يَضُرُّ بِالدّينِ وَالدُّنْيا؛(81) تنبلى و كسالت، به دين و دنيا ضرر مى زند.»  
  
**از چشمم افتاد**   
هرگاه پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله از كسى خوشش مى آمد و توجهش به سوى او جلب مى شد، در مورد شغل و حرفه اش سؤال مى كرد. اگر گفته مى شد كه حرفه اى ندارد و بيكار است، حضرت با ناراحتى مى فرمود: «از چشم من افتاد.» برخى مى پرسيدند: چرا اى رسول خدا؟ حضرت جواب مى داد: «چون اگر مؤمن حرفه اى نداشته باشد و بيكار باشد، دين را وسيله معاش خود قرار مى دهد.» (82)  
  
**نگاه مهربان**   
روزى پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله در جمع ياران و صحابه خود نشسته بودند. ايشان جوان پرتلاش و نيرومندى را ديدند كه اوّل صبح به كار و تلاش مشغول شده است. پيامبرصلى الله عليه وآله نگاهى از روى مهربانى به او كرد. برخى از اصحاب به طعنه و كنايه گفتند: اگر اين جوان نيرو و توان خويش را در راه خدا به كار انداخته بود، شايسته ستايش بود.  
رسول خداصلى الله عليه وآله در پاسخ آنان فرمود: «هرگز اين سخن را نگوييد! اگر اين جوان براى معاش خود كار مى كند كه در زندگى به ديگران نيازمند نباشد، با اين عمل در راه خدا گام برمى دارد. همچنين اگر كار مى كند تا زندگى پدر و مادر ضعيف يا كودكان ناتوان را تأمين كند و آنان را از مردم بى نياز گرداند، باز هم در راه خدا قدم مى زند و اما اگر كار مى كند تا با درآمد خود بر تهى دستان مباهات كند و بر ثروت و دارايى خود بيفزايد، او به راه شيطان رفته و از صراط حق منحرف گشته است.» (83)  
  
**سستى در دين**   
سستى و تنبلى سبب افول انگيزه در دست يابى به اهداف پسنديده دنيايى و امور اخروى مى شود. حال، اگر اين سستى و تنبلى در دفاع از كيان دين و ولايت باشد، ضربه جبران ناپذيرى به جامعه اسلامى وارد مى آيد تا آنجا كه امير مؤمنان عليه السلام به جهت سستى و تنبلى اطرافيان خود در دفاع از حق فرياد برآورد:  
«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ 000 لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهِ جَرَّتْ نَدَماً وَ أَعْقَبَتْ سَدَماً قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً؛(84) اى مردنمايان نامرد! ... اى كاش هرگز شما را نمى ديدم و نمى شناختم! [شناختن شما] به خدا سوگند كه جز پشيمانى حاصلى نداشت و اندوهى غمبار سرانجام آن شد. خدا شما را بكشد كه دل من از دست شما دلم پر خون و سينه ام مالامال خشم است.»  
  
11. قناعت  
1. سُئِلَ أميرُ المؤمنين عليه السلام عن قوله تعالى: «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيوةً طَيِّبَةً» فقال: «هِىَ الْقَناعَةُ؛(85) از امير مؤمنان عليه السلام در مورد تفسير آيه «پس هر آينه او را با زندگانى پاك زنده مى داريم.» سؤال شد [كه حيات طيبه چيست؟] امام عليه السلام فرمودند: آن قناعت است.»  
  
2. قال الحسن عليه السلام:  
«اِعْلَمْ أَنَّ مُرُوَّةَ الْقَنَاعَةِ وَ الرِّضَا أَكْثَرُ مِنْ مُرُوَّةِ الْإِعْطَاء؛(86) بدان كه جوانمردى در مورد قناعت و خشنودى، بيش تر از جوانمردى در مورد بخشش است.»  
  
2. قال أميرالمؤمنين عليه السلام:  
«طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ، عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَغْنُوا؛(87) بى نيازى را طلب كردم، پس آن را جز در قناعت نيافتم. [پس ] بر شما باد قناعت تا بى نياز شويد!»  
  
**گنجينه ناتمام**   
گله شترهاى مردى عرب، آرام از ميان صحرا عبور مى كرد. گله از جلوى پيامبرصلى الله عليه وآله گذشت. پيامبرصلى الله عليه وآله به يكى از اصحاب خود رو كرد و فرمود: «نزد ساربان آن گله شتر برو و مقدارى شير از او بگير!»  
او نزد ساربان آمد و مقدارى شير درخواست كرد. شتربان گفت: شير اين شترها كه در پستانشان است، صبحانه قبيله و آنچه در ظرفها دارم، شام آنهاست. او برگشت و به رسول خداصلى الله عليه وآله آنچه شنيده بود، بيان داشت. پيامبرصلى الله عليه وآله فرمود: «خدا بر مال و فرزندان او بيفزايد!»  
پيامبرصلى الله عليه وآله به همراه اصحاب به راه خود در صحرا ادامه دادند تا به يك گله گوسفند رسيدند. حضرت، شخصى را نزد چوپان گله فرستاد تا مقدارى شير از او بگيرد. او نزد چوپان آمد. وقتى چوپان از در خواست پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله مطلع شد، بى درنگ شير گوسفندان را در ظرفى دوشيد و همه آن را براى پيامبرصلى الله عليه وآله فرستاد. چوپان به اندازه اى خوشحال شده بود كه يكى از گوسفندان خود را نيز به فرستاده پيامبرصلى الله عليه وآله داد تا براى ايشان ببرد و غذايى براى آن حضرت تهيه نمايد. در پايان نيز عذرخواهى كرد كه بيش از اين گوسفند و شير چيز ديگرى در بساط ندارد تا براى ايشان بفرستد. فرستاده پيامبرصلى الله عليه وآله به سوى كاروان خود بازگشت و ظرف شير و گوسفند را به رسول خداصلى الله عليه وآله داد.  
پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله از اين رفتار چوپان خوشش آمد و دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا! به او بسندگى و قناعت ارزانى دار!»  
يكى از اصحاب جلو آمد و پرسيد: اى رسول خدا! شما در مورد آن شتربانى كه از دادن شير به ما دريغ ورزيد، دعايى فرموديد كه همه ما دوست داريم آن دعا را در مورد ما نيز بكنيد و از خدا خواستيد كه مال و فرزندانش را بيش تر كند؛ ولى در مورد اين چوپان كه هم شير به ما داد و هم گوسفندى براى شما هديه فرستاد، دعايى مى كنيد كه حتى ما نيز آن را ناخوش مى داريم؟ شما فرموديد: خدايا! به او بسندگى و قناعت بده، دليل آن چيست؟  
پيامبرصلى الله عليه وآله به او فرمود: «بدانيد اگر انسان مال كمى داشته باشد، ولى بدان قانع باشد، بهتر است از اينكه مال زيادى داشته باشد و آن مال سبب غفلت او گردد.»  
سپس دست به دعا برداشت و فرمود: «بار خدايا! به محمدصلى الله عليه وآله و دودمان او بسندگى در زندگى عنايت بفرما!» (88)  
  
**توسل**   
امير المؤمنين عليه السلام در شبهاى آخر عمر، هر شب را در منزل يكى از فرزندان خويش مهمان بود و هر شب فقط سه لقمه غذا مى خورد. شبى از شبها از دليل كم خوراكى او پرسيدند. امام در پاسخ فرمود: «يَأْتينى أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا خَميصٌ إِنَّما هِىَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتانِ؛(89) امر خدا به سراغم خواهد آمد و من شكم تهى و گرسنه هستم (مى خواهم اين گونه باشم). به درستى كه يكى دو شب [به آن ] بيش تر نمانده است.» و در همان شبها نيز به ديدار خدا شتافت.  
  
12. احترام و رعايت حقوق ديگران  
قرآن كريم مى فرمايد:  
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِى الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»؛(90) «اى كسانى كه ايمان آورده ايد! چون به شما گفته شود: در مجالس جاى باز كنيد! پس جايى باز كنيد تا خدا براى شما گشايش حاصل كند و چون گفته شود: برخيزيد، پس برخيزيد تا خدا كسانى را از شما كه گرويده اند و كسانى را كه عالم اند، بر حسب درجات بلند گرداند و خدا به آنچه مى كنيد، آگاه است.»  
و در آيه اى ديگر مى فرمايد: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»؛(91) «و چون كسانى كه به آيات ما ايمان دارند، نزد تو آيند، بگو: سلام بر شما!»  
در روايات نيز مى خوانيم:  
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«مَنْ أَكْرَمَ أَخاهُ فَإنَّما يُكْرِمُ اللَّهَ؛(92) هر كس برادر [مؤمن ]اش را احترام كند، پس به درستى كه خداوند را احترام كرده است.»  
  
2. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةُ حُقُوقٍ وَاجِبَةٍ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاللَّهُ سائِلُهُ صَنَعَ فيهِ الْإِجْلَالُ لَهُ فِي عَيْنِهِ وَ الْوُدُّ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَ الْمُوَاسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ وَ أَنْ يُحِبَّ لَهُ ما يَحِبُّ لِنَفْسِهِ وَ أَنْ يُحْرِمَ غيبَتَهُ وَ أَنْ يَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ وَ أَنْ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ وَ أَنْ لَا يَقُولَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْراً؛(93) براى مؤمن بر [گردن مؤمن هفت حق از سوى خداوند عزيز و جليل واجب شده است و پروردگار در مورد آنچه از آن انجام داده، پرسش خواهد كرد: 1. بزرگداشت او در پيش چشمش؛ 2. محبت او در سينه اش؛ 3. ايثار نسبت به او از مالش؛ 4. هرچه را براى خود مى پسندد، براى او نيز بپسندد؛ 5. غيبت او را حرام انگارد؛ 6. در وقت بيمارى عيادتش كند؛ 7. جنازه اش را تشييع كند و پس از مرگش جز خوبى در مورد او نگويد.»  
  
**ترس از عدم رعايت**   
عده اى از شيعيان، «عبد العلا» را پيش امام صادق عليه السلام فرستادند تا از حق مسلمان بر برادر مسلمانش آگاه شود و پاسخ را براى آنان ببرد. او نزد امام صادق عليه السلام آمد و پرسيد: من از سوى عده اى از شيعيان و دوستداران شما آمده ام تا بپرسم حق مسلمان نسبت به برادر مسلمانش چيست؟ امام پاسخى نداد و سكوت كرد. اندكى گذشت و او دوباره خدمت امام عليه السلام رسيد و گفت: من از شما پرسشى كردم؛ ولى شما پاسخ را نداديد!  
امام فرمود: «ترسيدم با رعايت نكردن آن حقوق، نسبت به برادران دينى خود كوتاهى كنيد. حال بدان كه از سخت ترين و مهم ترين واجبات خدا بر خلقش سه چيز است: اوّل، رعايت انصاف و برابرى تا حدى كه آنچه را براى خود نمى پسندد، براى برادر مؤمنش نيز نپسندد؛ دوم، همكارى صميمانه با برادر مؤمنش داشته باشد و سوم اينكه ياد خدا را در هيچ حالى فراموش ننمايد و فقط ذكر او را بگويد؛ يعنى سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ بگويد. همچنين ياد خدا را در آنچه كه او را از آن باز داشته و حرام نموده است، در خاطر داشته باشد و حرام خدا را ترك كند.» (94)  
  
**شيعه واقعى**   
مردى نزد امام باقرعليه السلام نشسته بود و با امام سخن مى گفت و از همشهريهاى خود براى امام حرف مى زد. او گفت: پيروان شما در آن شهرى كه ما زندگى مى كنيم، بسيارند. امام پس از تمام شدن صحبت او فرمود:  
«آيا آنان نسبت به هم مهربان هستند؟ آيا به درد هم رسيدگى مى كنند؟ آيا نيكوكاران نسبت به اشتباه ديگر برادران دينى خود گذشت نشان مى دهند؟ آيا نسبت به همديگر همكارى و برادرى دارند و در مشكلات آنان را يارى مى دهند؟»  
مرد كه با اين پرسشها اندكى در گفته ها و اعتقاد خود نسبت به همشهريهاى خويش شك كرده بود، پاسخ داد: البته اين ويژگيها كه شما فرموديد، در ميان آنها نيست.  
امام فرمود: «پس اينها پيروان ما نيستند. پيرو واقعى كسى است كه اين ويژگيها را نسبت به برادران خود داشته باشد.» (95)  
  
**رعايت حقوق مردم**   
روزى امام رضاعليه السلام غلام سياهى را ديد كه در بين ديگر كارگران خود مشغول كار است. امام كه او را نمى شناخت، نزديك تر رفت و ديد كه او سخت مشغول كار است. امام از سرپرست كارگران خود پرسيد: «مزد اين كارگر را چقدر تعيين كرده ايد؟» او عرض كرد: تعيين مزد براى او لازم نيست و اهميتى ندارد؛ زيرا ما هر قدر كه به او بدهيم، او راضى خواهد شد. امام ناراحت شد و فرمود: «چرا مزد كارگر را تعيين نكرده ايد و او را به كار فرا خوانده ايد؟»([96)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-96)  
  
**توسل**   
رعايت حقوق مؤمن و احترام به او، بسته به جايگاه اوست و هر چه از جايگاه والاترى برخوردار باشد، مراتب احترام به او نيز بالاتر خواهد بود؛ به ويژه اينكه او معصوم بوده، در بين انسانها از برترين منزلت و والاترين مقام بهره مند باشد. اين موضوع روزى در سرزمينى كه به «كربلا» معروف شده، به وقوع پيوست؛ آن گاه كه «حرّ رياحى» راه را بر امام حسين عليه السلام سد كرد و مانع پيشروى ايشان شد؛ اما احترام ايشان را هرگز از خاطر نبرد و هنگام نماز عرض كرد: ما به شما اقتدا خواهيم كرد. ([97)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-97) همين ادب و احترام حرّ نسبت به امام حسين عليه السلام يكى از عواملى بود كه در نهايت باعث شد فطرت خفته او بيدار شود و در پيشگاه امام توبه نمايد و در صف ياران امام در روز عاشورا به شهادت برسد.  
  
13. مردمى بودن ومردم دارى  
در قرآن مى خوانيم: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً»؛([98)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-98) «با مردم نيك سخن بگوييد!»  
در روايات نيز آمده است:  
  
1. قال الإمام على عليه السلام:  
«سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ وَ إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَان([99)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-99)؛ با چهره و مجلس و حكم و قضاوت خود، به مردم وسعت بده [و خوش با مردم روبه رو شو] و حتماً از خشم و غضب بپرهيز كه آن انگيزه اى از شيطان است.»  
  
2. قال الصادق عليه السلام:  
«عَلَيْكُمْ بِالْأَشْكَالِ مِنَ النَّاسِ وَ الْأَوْسَاطِ مِنَ النَّاسِ فَعِنْدَهُمْ تَجِدُونَ مَعَادِنَ الْجَوَاهِر؛([100)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-100) بر شما باد به ارتباط با شكلها (طبقه ها و اصناف) و ميانه هاى مردم (توده مردم). پس نزد آنان معادن جواهرات را مى يابيد.»  
  
**در خدمت مردم**   
سالى امام سجادعليه السلام جهت زيارت خانه خدا با كاروانى همراه شد. امام تصميم گرفت از ابتدا تا انتهاى مسافرت به صورت ناشناس با كاروانيان و همسفران خود همراه شود تا بهتر بتواند به آنان خدمت نمايد. به همين منظور، كاروانى را انتخاب كرد كه همگى افراد آن، غريبه بودند و امام هيچ كدام از آنان را نمى شناخت و آنان نيز امام را نمى شناختند. حضرت به آنان پيوست و از آنان خواست تا خدمتگزارى كاروانيان را به ايشان واگذار كنند. كاروانيان پذيرفتند و به سوى خانه خدا به راه افتادند.  
در بين راه، فردى با قافله برخورد كرد كه امام سجادعليه السلام را مى شناخت. از دور امام را ديد كه مشغول خدمت رسانى به همسفران خويش است. با تعجب از آنان پرسيد: آيا مى دانيد اين فرد كه خدمت شما را به جا مى آورد، كيست؟ گفتند: ما او را نمى شناسيم. مرد گفت: آرى، شما او را نمى شناسيد و اگر مى شناختيد، هرگز حاضر نمى شديد كه او خدمت شما را به جاى آورد. آنان با شگفتى پرسيدند: مگر او كيست؟ پاسخ داد: او على بن الحسين عليهماالسلام است.  
كاروانيان سخت پريشان و پشيمان شدند و بى درنگ، خدمت امام رفتند و از آن حضرت پوزش طلبيدند و دست امام را بوسيدند و گفتند: اى فرزند رسول خدا! آيا مى خواستيد با اين كار ما را گرفتار عذاب جهنم نماييد. اگر از دست و زبان ما جسارتى نسبت به شما روا مى شد، آيا هلاك نمى شديم؟ چه چيز شما را بر اين كار واداشت؟ امام سجادعليه السلام با مهربانى فرمود: «من يك بار با گروهى كه مرا مى شناختند، مسافرت كردم و آنان مدام مرا از انجام هر كارى به دليل انتسابم به رسول خداصلى الله عليه وآله باز مى داشتند كه مستحق آن نبودم. حال تصميم گرفتم به گونه ناشناس سفر كنم؛ چرا كه اين براى من پسنديده تر و محبوب تر است.» ([101)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-101)  
  
**توسل**   
اسلام، دين مردمدارى، تكريم انسانها و ارزش نهادن به مقام ديگران است؛ حتى اگر در درجات نازلى قرار داشته باشند؛ چرا كه انسانها همگى در نزد خداوند برابرند و تنها چيزى كه سبب برترى آنها مى شود، تقوا است و رنگ و زبان و نژاد و قوم آنها هيچ يك ملاك برترى و ارزش نمى باشد.  
امام حسين عليه السلام نيز در روز عاشورا به يكايك سپاهيان خود ارزش بخشيد و بين آنها تفاوتى قائل نشد؛ حتى بين آنها و خانواده خود كه برترين انسانها بودند، تفاوتى نگذاشت. پيام بزرگ عاشورا شخصيت دادن به انسانهاست. امام بر بالين همه شهيدان سپاه خود حاضر شد و از آنان تفقد و دلجويى نمود؛ از على اكبرعليه السلام فرزند رشيدش و اباالفضل العباس عليه السلام برادر باوفايش گرفته تا غلام سياه پوست خويش «جَون بن حُوَى» كه غلامى سياه و اهل «نوبه» بود. ([102)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-102)  
جون به ميدان شتافت و پس از كشتن 25 نفر به شهادت رسيد. ([103)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-103) هنگامى كه بدنش بر زمين افتاد، امام بر بالين سر او رفت و با ديدگانى اشكبار عرضه داشت: «خدايا! صورتش را سفيد گردان و بدنش را خوشبو ساز و او را با محمد و آل محمدصلى الله عليه وآله محشور گردان!» امام باقرعليه السلام فرمود: «روزها پس از شهادت جون، بدن او بوى مشك مى داد.» ([104)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-104)  
  
14. پرهيز از ريا و خودنمايى  
در قرآن كريم مى خوانيم:  
1. «وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛([105)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-105)  
2. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً»؛([106)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-106) «به درستى كه منافقان به خدا نيرنگ مى كنند و حال آنكه او با آنان نيرنگ خواهد كرد و چون به نماز ايستند، با كسالت برمى خيزند. نزد مردم ريا مى كنند و خدا را جز اندكى ياد نمى كنند.»  
و در روايات مى خوانيم:  
1. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«إِنَّ الْمُرَائِيَ يُنَادَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِي ضَلَّ عَمَلُكَ وَ بَطَلَ أَجْرُكَ اذْهَبْ فَخُذْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛(107) به درستى كه به رياكار در روز قيامت ندا داده مى شود: اى پرده در! اى فريبكار! اى رياكار! عملت از بين رفت و اجرت باطل شد. برو و پاداش خود را از كسى كه براى او عمل كرده اى، بگير!»  
  
2. قال الباقرعليه السلام:  
«مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحَ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّ مِيزَانُهُ؛([108)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-108) هر كس ظاهرش برتر از باطنش باشد، [در روز قيامت ]ميزانش سبك مى شود.»  
  
3. قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«إِنَّ اللَّه لاَ يَقْبَلُ عَمَلاً فِيهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ؛ ([109)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-109)  
**ماهيت ريا**   
روزى «زرارة بن اعين» خدمت امام باقرعليه السلام آمد و سؤالى مطرح نمود. او مى خواست بداند كسى كه كارى ثواب انجام مى دهد و مردم نيز او را مى بينند و اين مرد نيز از اينكه او را ديده اند، خوشحال مى شود، اين شخص چه حالتى دارد؟ آيا رياكار است يا نه؟ امام باقرعليه السلام فرمود: «اشكالى ندارد. هيچ كسى نيست، مگر اينكه دوست دارد در بين مردم براى او آوازه خوشى بماند. البته شرط آن اين است كه اين كار را فقط براى نشان دادن به مردم انجام نداده باشد.» ([110)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-110)  
  
**شرك اصغر**   
روزى رسول خداصلى الله عليه وآله در مسجد مردم را موعظه مى فرمود. پيامبرصلى الله عليه وآله به مردم رو كرد و فرمود: «اى مردم! بيش ترين چيزى كه من به موجب آن بر شما ترسانم، شرك اصغر است.» برخى عرض كردند: «اى رسول خداصلى الله عليه وآله! شرك اصغر كدام است؟ پيامبرصلى الله عليه وآله آهى كشيد و فرمود: «آن ريا مى باشد. خداوند بلند مرتبه در روز رستاخيز آنگاه كه پاداش اعمال مردم را مى دهد و نوبت به رياكاران مى رسد، به آنان مى فرمايد: نزد كسانى برويد كه در دنيا اعمالتان را به رخ آنان مى كشيديد. ببينيد آيا در نزد آنان پاداشى براى خود مى يابيد؟»([111)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-111)  
  
**توسل**   
در روزگارى كه تظاهر و ريا بر جامعه سيطره افكنده بود و حتى بزرگان جامعه نيز به سوى ظاهرسازى روى آورده بودند، امام حسين عليه السلام شعار قيام براى خدا و به دور از رنگ و ريا سرداد. برخى هم كه دست نشانده بودند، داغ تظاهر به جبين زدند و عدم ايجاد شكاف در جامعه را شعارى بر ضدّ امام قرار دادند؛ همان گونه كه امير مؤمنان عليه السلام نيز اين رفتار رياكارانه آنان را به هنگام دفاع از دين، موجب خوارى حق و اهل آن برشمرده و فرموده بود: «خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُروا الْباطِلَ؛([112)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-112) حق را خوار كردند و باطل را نيز يارى ننمودند.» اين دورويى است كه نه به يارى حق مى شتافتند و نه در جبهه باطل قرار مى گرفتند. امام حسين عليه السلام نيز در نكوهش اين چهره هاى مزوّر و رياكار فرياد برآورد: «شما با ديدن عهد الهى كه شكسته مى شود، فرياد برنمى آوريد و با ستمگران نيز به سازشكارى مى پردازيد و جايگاه خود را منظور مى داريد. اگر از حق جدا نمى شديد، در سنت اختلاف نمى كرديد و در راه خدا رنجها را تحمل مى نموديد، جريان كارها به دست شما بود و ستمگران بر شما مسلّط نمى شدند؛ ولى شما آنها را بر خود چيره ساختيد و كارها را به دست آنان داديد كه به شبهات عمل كنند و خواسته هاى خويش را پيش برند.» ([113)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-113)

  
15. پاكيزگى و آراستگى  
در قرآن كريم آمده است:  
1. «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنْ الرِّزْقِ»؛([114)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-114) «بگو چه كسى زينتهاى الهى را كه براى بندگان خود آفريده و روزيهاى پاكيزه را حرام كرده است.»  
  
2. «وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ»؛([115)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-115) «و لباس خود را پاكيزه گردان!»  
در روايات به عنوان نمونه مى خوانيم:  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
«تَنَظَّفُوا بِكُلِّ مَا اسّتَطَعْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعالى بَنَى الإِْسْلامَ عَلَى النَّظافَةِ وَ لَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاَّ كُلُّ نَظيفٍ؛([116)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-116) به هر اندازه كه مى توانيد خود را تميز و پاكيزه كنيد! پس به درستى كه خداوند بلند مرتبه اسلام را بر پاكيزگى بنا نهاد و جز پاكيزگان وارد بهشت نمى شوند.»  
  
**سيره رسول خداصلى الله عليه وآله**   
رسول خداصلى الله عليه وآله هرگز كثيفى و نامرتب بودن را دوست نمى داشت. روزى مردى نزد ايشان آمد كه موى سرش ژوليده بود. پيامبر اعظم صلى الله عليه وآله ناراحت شد و فرمود: «آيا در خانه ات شانه اى پيدا نمى شد كه سرت را با آن شانه كنى؟» مدتى گذشت و مردى با لباسهاى كثيف آمد، پيامبرصلى الله عليه وآله از او نيز روى گرداند و فرمود: «آيا در خانه آب نداشتى تا لباس خود را بشويى؟»([117)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-117)  
  
**آراستگى، سبب عفاف همسران**   
روزى يكى از دوستان امام كاظم عليه السلام خدمت امام رسيد و با ايشان سلام و احوالپرسى كرد. خوب در چهره امام نگاه كرد و ديد حضرت محاسن خود را با خضاب، آراسته و آن را رنگ كرده است؛ به گونه اى كه چهره امام بسيار جوان تر شده بود. از امام پرسيد: فدايت شوم! آيا محاسن خود را خضاب نموده ايد؟  
امام پاسخ داد: «آرى؛ زيرا آراستگى نزد خدا پاداش دارد. از آن گذشته، خضاب و آراستگى ظاهرى موجب افزايش عفت زنان و پاكدامنى همسران مى شود. زنانى بوده اند كه به سبب عدم آراستگى همسران خود، به فساد و گناه و تباهى راه يافته اند.» ([118)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-118)  
  
**توسل**   
زيبايى و آراستگى و نظافت، نشانه نشاط مؤمن است. هرگاه مؤمن به وجد آيد و از خود و خداى خود راضى باشد، بيش تر به طهارت روح خود توجه مى كند. نظافت و طهارت جسم هم تراوشى از طهارت و طراوت روح است. در واقع، انسان در درجه اوّل خود را براى خداى خويش آراسته و پيراسته مى كند.  
نوشته اند كه حضرت فاطمه عليهاالسلام در واپسين روز زندگانى خود استحمام كرد و لباسهاى نو و تميز پوشيد. سپس به بدن خود عطر زد و با آرامشى وصف ناشدنى آماده پرواز به سوى حريم دوست شد. سپس در وسط حجره به سوى قبله دراز كشيد و پارچه سفيدى بر روى صورت خود انداخت. آنگاه روحش بسان كبوترى سفيد از قفس سينه اى مجروح به آستان الهى پر كشيد. ([119)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "b-119) و چشمش را از جهانى كه هرگز احترام ياس را پاس نداشت، بست و على عليه السلام را با كوله بارى از رنج و تنهايى، تنها گذاشت.

**پی نوشت:**

[1)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-1) نمل/40.  
[2)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-2) بحارالانوار، محمدباقر مجلسى، مؤسسة الوفاء، بيروت، 1409 ه . ق، چ 2، ج 68، ص 53؛ ج 75، ص 363 و 365.  
[3)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-3) تحف العقول، ابن شعبة الحرانى، قم، انتشارات جامعه مدرسين، 1404 ه . ق، ص 457؛ بحارالانوار، ج 68، ص 51، 54 و 56.  
[4)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-4) الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، قم، دار الاسوه، وابسته به سازمان اوقاف و امور خيريه، چ هشتم، 1375 ه . ش، ج 2، ص 98.  
[5)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-5) با اقتباس از: بحارالانوار، ج 47، ص 42.  
[6)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-6) وقعة الطف، ابى مخنف، قم، جامعه مدرسين، 1367 ه . ش، ص 139.  
[7)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-7) تاريخ الطبرى، محمد بن جرير الطبرى، بيروت، عز الدين، 1413 ه . ق، ص 378؛ الفتوح، ج 5، ص 103؛ مقاتل الطالبين، ص 70، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج 3، ص 169.  
[8)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-8) الكامل فى التاريخ، ابن اثير، مؤسسه الوفاء، بيروت، 1409 ه . ق، ج 3، ص 274؛ مروج الذهب، ج 3، ص 70؛ بحارالانوار، ج 44، ص 358؛ العوالم، ج 17، ص 207؛ تاريخ الطبرى، ج 5، ص 378.  
[9)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-9) شورى/ 37.  
[10)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-10) غرر الحكم و دررالكلم، تميمى آمدى، قم، مكتبة بصيرتى، بى تا، ح 1787.  
[11)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-11) الكافى، ج 2، ص 110، ح 7.  
[12)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-12) آل عمران/134؛ «و كسانى كه خشم خود را فرو مى خورند و از مردم در مى گذرند و خداوند نيكوكاران را دوست مى دارد.»  
[13)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-13) بحارالانوار، ج 46، ص 54.  
[14)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-14) فتح/ 29؛ «[مؤمنين ] نسبت به كفّار سختگير و در بين خودشان با رحمت [و محبّت ]رفتار مى كنند.»  
[15)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-15) بحارالانوار، ج 44، ص 192 و ص 381؛ تحف العقول، ص 245؛ مثيرالاحزان، ص 44؛ مناقب آل ابى طالب، ج 4 ، ص 68.  
[16)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-16) الفتوح، ابن اعثم كوفى، قم، نشر دار الهدى، 1379 ه . ش، ج 5، ص 133.  
[17)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-17) بحارالانوار، ج 45، ص 51؛ اعيان الشيعة، ج 1، ص 609؛ الدمعة الساكبة، ج 4، ص 343؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى، ج 2، ص 32؛ الملهوف على قتلى الطفوف (اللهوف)، ص 119؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 203.  
[18)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-18) رعد/ 28.  
[19)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-19) مستدرك الوسائل، ميرزا حسين محدث نورى، بيروت، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، 1408، ه . ق، ج 1، ص 106.  
[20)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-20) الأمالى، صدوق، انتشارات كتابخانه اسلاميه، چ چهارم با اصلاحات، 1362 ش، ص 395، ح 1.  
[21)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-21) داستان راستان، شهيد مطهرى، تهران، صدرا، ج 2، ص 96.  
[22)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-22) بحارالانوار، ج 46، ص 301؛ وسائل الشيعه، ج 3، ص 286؛ أئمتنا، ج 1، ص 344.  
[23)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-23) العوالم، ج 17، ص 243؛ تاريخ الطبرى، ج 3، ص 315؛ الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 559؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 392.  
[24)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-24) الدمعة الساكبة، محمدباقر بهبهانى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1409 ه . ق، ج 4، ص 351؛ معالى السبطين، ج 2، ص 22.  
[25)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-25) مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى، ج 2، ص 32؛ بحارالانوار، ج 45، ص 46؛ الفتوح، ج 5، ص 13.  
[26)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-26) بحارالانوار، ج 45، ص 46.  
[27)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-27) اعيان الشيعة، ج 1، ص 609؛ مقتل الحسين عليه السلام، ص 343؛ بحارالانوار، ج 45، ص 46؛ العوالم، ج 17، ص 288.  
[28)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-28) انعام/104.  
[29)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-29) كنزالعمال، حسام الدين المتقى الهندى، هند، دائرة المعارف النظامية، 1412 ه . ق، ح 1220.  
[30)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-30) بحار الأنوار، ج 1، ص 206.  
[31)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-31) الكافى، ج 2، ص 54، ح 2.  
[32)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-32) همان، ص 24، ح 19.  
[33)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-33) نهج البلاغه، خطبه 14، ص 56.  
[34)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-34) بصيرتهاى خويش را بر شمشيرهاى خود حمل مى كردند.» (بحارالانوار، ج 45، ص 87.)  
[35)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-35) التهذيب، ج 6، ص 65؛ بحارالانوار، ج 98، ص 218 و 277؛ مصباح المتهجد، ص 724؛ كتاب المزار، ص 121.  
[36)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-36) مقتل الحسين عليه السلام، موفق بن احمد الخوارزمى، قم، مكتبة المفيد، بى تا، ص 176؛ عمده الطالب، ص 356؛ الانوار العلوية، ص 441.  
[37)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-37) نهاية الإرباب فى فنون الأدب، ج 20، ص 434؛ المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم، عبدالرحمن بن على بن محمد، بيروت، دارالكتب الاسلامية، 1412 ه . ق، ج 5، ص 337.  
[38)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-38) المستدرك على الصحيحين، حاكم النيسابورى، بيروت، دارالفكر، 1398 ه . ق، ج 1، ص 533.  
[39)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-39) بحارالانوار، ج 100، ص 142.  
[40)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-40) همان، ج 97، ص 257.  
[41)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-41) برداشتهايى از سيره امام خمينى رحمه الله، ج 2، صص 169 - 168، به نقل از: آية الله مظاهرى.  
[42)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-42) الكافى، ج 2، ص 155.  
[43)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-43) همان، ص 818.  
[44)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-44) بحارالانوار، ج 44، ص 382؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 237.  
[45)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-45) روم/21.  
[46)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-46) تحف العقول، ص 322؛ بحارالأنوار، ج 75، ص 235.  
[47)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-47) ميزان الحكمه، محمدى رى شهرى، ص 2264، ح 7878.  
[48)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-48) نهج البلاغة، خ 192، ص 300.  
[49)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-49) الكامل فى التاريخ، ابن اثير الجزرى، تهران، نشر اساطير، 1376 ه . ش، ج 2، ص 24.  
[50)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-50) سيرة خديجه بنت خويلد، محمود بن عبدالغفار الحارث، بيروت، دار المجيل، 1408 ه . ق، ص 11.  
[51)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-51) تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزى، نجف، مطبعة الحيدرية، 1383 ه . ق، ص 314.  
[52)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-52) الاصابة فى تمييز الصحابة، ابن الحجر العسقلانى، بيروت، دار صادر، 1323 ه . ق، ج 4، ص 275.  
[53)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-53) همان.  
[54)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-54) اسدالغابة، ابن اثير الجزرى، بيروت، دار احياء التراث، بى تا، ج 5، ص 438.  
[55)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-55) همان.  
[56)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-56) بحار الانوار، ج 19، ص 25.  
[57)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-57) مؤمنون/3.  
[58)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-58) بحارالأنوار، ج 100، ص 26؛ اعلام الدين، ص 336.  
[59)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-59) نهج البلاغة، حكمت 21.  
[60)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-60) بحارالأنوار، ج 1، ص 224.  
[61)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-61) همان، ص 226.  
[62)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-62) همان، ج 49، ص 170.  
[63)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-63) مكارم الاخلاق، فضل بن الحسن الطبرسى، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1392 ه . ق، ج 1، ص 13.  
[64)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-64) بحارالانوار، ج 43، ص 185؛ كشف الغمة، ج 1، ص 500.  
[65)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-65) اسراء/79.  
[66)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-66) بحارالأنوار، ج 84، ص 31.  
[67)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-67) الكافى، ج 2، ص 86، ح 2.  
[68)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-68) وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا، ج 3، ص 196.  
[69)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-69) تهذيب الاحكام، محمد بن الحسن الطوسى، تهران، مكتبة الصدوق، 1417 ه . ق، ج 4، ص 265.  
[70)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-70) كشف الغمة فى معرفة الائمة، على بن عيسى الاربلى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، بى تا، ج 2، ص 139.  
[71)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-71) اعيان الشيعة، ج 1، ص 562.  
[72)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-72) مناقب آل ابى طالب، ابن شهرآشوب مازندرانى، بيروت، دار الاضواء، بى تا، ج 4، ص 29.  
[73)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-73) الامالى، صدوق، ص 403.  
[74)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-74) الخصال، صدوق، ج 1، ص 29.  
[75)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-75) الكافى، ج 2، ص 100.  
[76)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-76) بحارالانوار، ج 47، ص 61.  
[77)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-77) همان، ج 48، ص 102.  
[78)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-78) شجره طوبى، شيخ مهدى الحائرى، قم، مكتبة بصيرتى، 1385 ه . ق، ص 406.  
[79)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-79) نساء/142.  
[80)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-80) بحارالأنوار، ج 75، ص 26.  
[81)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-81) همان، ج 78، ص 180.  
[82)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-82) همان، ج 103، ص 109.  
[83)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-83) محجة البيضاء، فيض كاشانى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، بى تا، ج 3، ص 140.  
[84)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-84) نهج البلاغه، خ 27، ص 70.  
[85)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-85) نهج البلاغة، حكمت 229.  
[86)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-86) بحار الانوار، ج 75، ص 111.  
[87)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-87) همان، ج 66، ص 399.  
[88)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-88) الكافى، ج 2، ص 140، ح 4.  
[89)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-89) الارشاد، شيخ مفيد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1378 ه . ش، ج 2، ص 17.  
[90)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-90) مجادله/11.  
[91)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-91) انعام/54.  
[92)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-92) كنز العمال، ح 25488.  
[93)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-93) الخصال، شيخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسين، 1403 ه . ق، ج 2، ص 351.  
[94)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-94) همان، ص 170، ح 3.  
[95)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-95) همان، ص 173، ح 11.  
[96)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-96) بحار الانوار، ج 49، ص 106.  
[97)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-97) الفتوح، ج 5، ص 134؛الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 47.  
[98)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-98) بقره/83.  
[99)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-99) نهج البلاغة، نامه 76، ص 465.  
[100)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-100) مستدرك الوسائل، ج 12، ص 310.  
[101)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-101) همان، ج 46، ص 69.  
[102)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-102) تنقيح المقال، عبداللَّه مامقانى، نجف، مكتبة المرتضويه، بى تا، ج 1، ص 238.  
[103)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-103) مقتل الحسين عليه السلام، مقرم، ص 252؛ مثير الاحزان، ابن نما الحلى، تهران، دار الخلافة، 1318، ه . ق، ص 63.  
[104)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-104) بحار الانوار، ج 45، ص 23؛ مقتل الحسين عليه السلام، مقرم، ص 253.  
[105)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-105) نساء/38.  
[106)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-106) همان/142.  
[107)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-107) مستدرك الوسائل، ج 1، ص 106.  
[108)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-108) الامالى، صدوق، ص 492؛ بحارالأنوار، ج 75، ص 188.  
[109)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-109) تنبيه الخواطر، ج 1، ص 187؛ بحارالأنوار، ج 69، ص 304.  
[110)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-110) الكافى، ج 2، ص 297.  
[111)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-111) همان، ص 201.  
[112)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-112%3E%3Cspan%20style=) نهج البلاغة، حكمت 18.  
[113)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-113) تحف العقول ابن شعبة الحرانى، قم، انتشارات جامعه مدرسين، 1404، ه . ق، ص 238.  
[114)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-114) اعراف/32.  
[115)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-115) مدّثّر/4.  
[116)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-116) كنز العمال، ح 26002.  
[117)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-117) ميزان الحكمة، ح 20319.  
[118)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-118) بحار الانوار، ج 72، ص 100.  
[119)](http://zitova.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=68&fkeyid=&siteid=68&pageid=13207&newsview=81334" \l "a-119) همان، ج 43، ص 172؛ مناقب آل ابى طالب، ج 3، ص 364؛ المعجم الكبير، ج 22، ص 399؛ الطبقات الكبرى، ص 22.

منبع : ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان شماره 107.نوشته ابوالفضل هادى ‏منش